

بررسی تحولات داخلی عراق در آستانه جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۱۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۴/۱۵

نویسنده: مسعود کوهستانی نژاد^۱

چکیده

در وقوع جنگ بین کشورها، در کنار عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی، نقش عوامل داخلی و شرایطی که بر کشورهای درگیر جنگ حاکم است بسیار مهم است. بعضاً بحران‌های داخلی می‌تواند محرکی برای ترغیب دولت‌ها به جنگ‌افروزی جهت فزاینده مشکلات داخلی باشد. گاهی اوقات نیز، وجود رونق اقتصادی، افزایش سطح درآمد‌های ملی و یا افزایش توان نظامی می‌تواند محرکی برای ماجراجویی حاکمان در خارج از مرزهای ملی باشد. بدون شک همچون دیگر جنگ‌ها، این موضوع در جنگ تحمیلی عراق بر ایران نیز صادق است. تحولات درونی جامعه عراق، یقیناً یکی از عوامل تأثیرگذار، در اقدام به جنگ‌افروزی علیه ایران بود. مقاله حاضر، با رصد تحولات سیاسی درون جامعه عراق در آستانه جنگ تحمیلی، می‌کوشد سهم این موضوع را در وقوع جنگ هشت ساله ایران و عراق مورد سنجش قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: جنگ ایران و عراق، ناسیونالیسم عربی، حزب بعث، شیعیان،

اعراب، کردها

تاریخ عراق به عنوان یک کشور مستقل با مرزهای مشخص ملی به سال ۱۹۳۲ م. و پایان قیومیت انگلستان بر این کشور باز می‌گردد. این کشور علیرغم اینکه میراث‌دار یکی از کهن‌ترین تمدن‌های بشری به شمار می‌آید اما به عنوان یک دولت - ملت مدرن با هویت ملی مستقل، در مقایسه با دیگر همسایگان خود نظیر ایران و ترکیه از قدمت تاریخی چندانی برخوردار نیست و این منطقه در طی دوره‌های تاریخی مختلف، جزئی از امپراطوری‌های ایران یا عثمانی بوده است. نحوه تعیین مرزهای سرزمینی عراق از بدو استقلال، نوعی کثرت‌گرایی قومی و مذهبی را در این کشور به دنبال داشته است. عراق اگرچه در تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای به عنوان یک کشور عرب محسوب می‌شود اما اکثریت جمعیت شیعه‌مذهب آن و نیز تنوع قومیتی و حضور جمعیت کثیری از قومیت کرد به عنوان یک اقلیت قومی قدرتمند، شرایط خاصی را در قیاس با دیگر کشورهای عرب منطقه به این کشور بخشیده است.

تلاطمات سیاسی عراق در دهه ۱۹۷۰ که باعث بی‌ثباتی سیاسی در این کشور شده بود، منبعث از کشمکش‌های فرقه‌ای، قومی و مذهبی برای افزایش سهم هر یک از آنها در قدرت ملی بود. در عین حال، رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز بر پیچیدگی معضلات حکومت‌های عراق دامن می‌زد. در چنین وضعیتی، چون دولت‌ها با توسل به کودتا و حمایت خارجی به قدرت می‌رسیدند، لذا از اقتدار لازم برای ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی برخوردار نبودند.

بین سیاست خارجی و تحولات داخلی کشورها ارتباط مستقیمی وجود دارد. از این رو، در اتخاذ تصمیم راهبردی‌ای نظیر جنگ علیه یک کشور همسایه، نقش فاکتور تحولات داخلی را نباید نادیده گرفت. در واقع یکی از عوامل محرک دولت‌ها برای جنگ‌افروزی، فرافکنی مشکلات داخلی است. این مسئله در جنگ تحمیلی ۸ ساله عراق بر کشورمان نیز مصداق دارد. یکی از دلایل وقوع این جنگ، تلاش رژیم بعث عراق برای فرار از معضلاتی بود که در سطح جامعه عراق با آنها روبه‌رو بود.

در سطح داخلی جامعه عراق، عوامل شروع جنگ را در ساختار دولت و حکومت، مردم و محدودیت‌های جغرافیایی این کشور می‌توان جستجو کرد. در این راستا، مسائلی چون شکاف قومی قبیله‌ای و مذهبی جامعه عراق، محدودیت‌های جغرافیایی کشور عراق،



ایدئولوژی مسلط حزب بعث، پان‌عربیسم و تأثیراتی که تحولات سیاسی جامعه ایران بر جامعه عراق باقی گذاشت مورد بحث قرار می‌گیرند.

تحقیق حاضر با رویکردی تحلیلی تبیینی به تحولات درونی جامعه عراق، به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که این تحولات در تصمیم‌رژیم بعث برای ورود به جنگی همه‌جانبه با کشور ایران، تاچه حد اثرگذار بود؟ فرضیه اصلی نیز عبارت از این موضوع است که بین تحولات درونی جامعه عراق و تصمیم‌رژیم بعث برای جنگ با ایران رابطه‌ای دوسویه وجود داشت. این تحولات از جهتی در تصمیم‌رژیم عراق برای جنگ تأثیر داشت و از سوی دیگر این رژیم تلاش می‌کرد تحولات سیاسی عراق را به نوعی جهت‌دهد تا با این تصمیم هم‌راستا باشد. به همین خاطر در این مقاله، مولفه‌های داخلی جامعه عراق و نیز تحول در عرصه سیاست‌خارجی این کشور و نحوه تأثیرگذاری آن در اراده حکومت عراق برای ورود به جنگی فراگیر را مورد بحث قرار می‌دهیم:

متغیرهای سیاسی - اجتماعی داخل عراق در آستانه جنگ تحمیلی

در سطح داخلی، مولفه‌های ذیل به نوعی بسترساز تصمیم حکومت عراق برای ورود به جنگ با ایران بودند.

الف. ناسیونالیسم عربی و شعوبی‌گری

یکی از ارکان اصلی و شاید مهم‌ترین ویژگی ایدئولوژی حاکم بر عراق از هنگام تأسیس آن کشور، وجود تفکرات پان‌عربیستی بسیار شدید در میان احزاب سیاسی، گروه‌های اجتماعی و نخبگان و دولتمردان عراقی است. بسیاری از متفکرین عرب معتقدند عرب‌ها یک ملت بوده و مرزهای سیاسی قرن بیستم، نتوانسته لطمه چندانی به هویت یک پارچه آنها وارد نماید (لوئیس فاست، ۱۳۸۹: ۲۷۴). از دیدگاه پال نرین، جهان عرب تنها سیستم سیاسی بین‌المللی معنادار در میان دولت‌های قاره‌ای یا کلان منطقه‌ای در جهان سوم است (همان: ۳۱۶ - ۳۱۷). جالب است بدانیم در متن ۱۳ قانون اساسی کشورهای عربی از ۱۵ قانون اساسی موجود، قانون‌گذاران، ملت تحت حکومت خود را وابسته به ملت عرب و یا جزئی از آن ملت تعریف می‌کنند (همان: ۲۷۴). بر این اساس، اتحادیه عرب در سال ۱۹۴۵ تشکیل شد و تاکنون نیز به کار خود ادامه می‌دهد. در همین دوره، اتحادیه‌هایی نظیر جمهوری



متحدہ عربی (متشکل از مصر و سوریه ۱۹۵۸-۱۹۶۱)، فدراسیون جمهوری‌های عرب (متشکل از مصر، سوریه و لیبی ۱۹۷۱-۱۹۷۳) و بالاخره امارات متحدہ عربی (از ۱۹۷۱ به بعد) در جهان عرب تشکیل شدند. در این میان، در عراق به عنوان دروازه شرقی امت عربی، ناسیونالیسم عربی مفہومی گسترده‌تر از مفہیم و علایق دینی داشت. از نظر تاریخی، از همان زمان تأسیس عراق، این ایدئولوژی در آن کشور به شدت تبلیغ می‌شد و بعدها با سقوط نظام سلطنتی و روی کار آمدن نظام جمهوری در آن کشور و از زمان عبدالکریم قاسم و سپس برادران عارف و سپس حزب بعث، ناسیونالیسم عربی به عنوان مهم‌ترین تکیه‌گاه هویتی عراق معرفی شد (طارمی، ۱۳۸۲: ۱۴۹).

بر اساس اصل اول قانون اساسی موقت عراق (ژوئیه ۱۹۷۰)، «کشور عراق جمهوری دمکراتیک تودہ‌ای است و هدف اصلی آن، تشکیل کشور متحد عرب و برقراری نظام سوسیالیستی است». علاوه بر آن، بند الف اصل ۵ همان قانون نیز مقرر می‌دارد: «عراق جزئی از ملت عرب است» (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۱۱۵).

ناسیونالیسم عربی در عراق به ویژه پس از روی کار آمدن حزب بعث در آن کشور، تشدید شد.

در واقع، تأکید بر ناسیونالیسم عربی، تلاش سازمان یافته‌ای برای جبران نقص اساسی در هویت ملی عراق و عدم انسجام ملی آن کشور محسوب می‌شود. عراق، کشوری فاقد ملت و هویت تاریخی مستقل بود، که تنها ویژگی‌اش پذیرش آن به عنوان یک کشور مستقل از سوی جامعه جهانی بود. اگر به مشکلات فوق، گوناگونی اقوام ساکن در عراق را هم اضافه کنیم، تصویر کامل‌تری از آن کشور در بدو تأسیس‌اش به دست می‌آوریم.

مولفہ‌های فوق‌الذکر، از عوامل تأثیرگذار اصلی بر سیاست‌های راهبردی دولت‌های بغداد بودند. به عنوان مثال، از نظر گوناگونی اقوام ساکن در عراق، جامعه مزبور به دو قسمت کرد و عرب تقسیم می‌شود اما مشکل تنها در اینجا نیست؛ علاوه بر این دسته‌بندی اصلی، ۱۵۰ قبیله بزرگ و بین ۳۰ تا ۳۵ قبیله عمدہ در عراق وجود دارد که در حدود دو هزار طایفہ تابع آن قبایل هستند (احمدی، ۱۳۸۴: ۳۰). در چنین منظری، مشکل شکاف هویت‌های فرو دولتی (عشیرہ‌ای - مذہبی) به خوبی خود را نمایان می‌سازند که از جمله آنها می‌توان به هفت مورد برخورد نظامی عمدہ دولت مرکزی با کردها در عراق در طول قرن بیستم اشاره کرد (همان: ۲۵). اساسی‌ترین مشکل عراق یعنی ضعف انسجام ملی در این زمان نمودار شد که مانع بسیار مهمی برای تحقق برنامه‌های دولت مرکزی محسوب می‌شد.



۱۳۲

سال اول
شماره ۳
پائیز ۱۳۹۱

ب. قدرت‌گیری حزب بعث

ریشه‌های حزب بعث عراق را باید در زمینه سیاسی - اجتماعی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، در دوره پادشاهی فیصل دوم (۱۹۳۹-۱۹۵۸) جستجو کرد. نخستین تشکیلات منسجم سیاسی بعثی‌ها در ۱۹۵۲ در جریان جنبش‌های سیاسی داخل عراق شکل گرفت (عانی، ۱۹۷۷: ۳۵۹).

سال ۱۹۵۸ و در جریان شدت گرفتن بحران سیاسی در عراق، بعثی‌ها که در کمین تصرف قدرت بودند، با نظامیانی که به رهبری عبدالکریم قاسم زمینه کودتا را می‌چیدند همکاری داشتند. چند تن از افسران کودتا بعثی بودند و چهره برجسته و معروف آنها احمد حسن البکر بود که در آن زمان درجه سرهنگی داشت. در ابتدا بعثی‌ها همکاری‌های نزدیکی با کابینه قاسم داشتند و لیکن پس از مدتی بین آنها و قاسم اختلافات شدیدی به وجود آمد و باعث خلع بعثی‌ها از قدرت شد (آذرننگ، ۱۳۹۰).

پس از کودتای قاسم، نیروهای عمده سیاسی عراق به دو اردوی چپ‌گرا و ملی‌گرا تقسیم شدند. این دو اردو بر سر مسیر «انقلاب عراق» اختلاف داشتند. ملی‌گرایان طرفدار اتحاد عراق با سوریه و مصر و پیوستن به جنبش ناصری بودند. عبدالکریم قاسم و اکثریت رهبری سیاسی عراق در آن زمان که به جنبش ناصری متمایل نبودند، به چپ‌گرایان نزدیک شدند. همین نزدیکی، علت اصلی دوری بعثی‌ها از قاسم و سپس مخالفت و دشمنی آنها با او شد. در این راستا، بعثی‌ها برنامه قتل قاسم را طراحی کردند اما او جان سالم به در برد و بسیاری از بعثی‌ها را در ارتش تصفیه و حتی عده زیادی را که مظنون به همکاری با آنها بودند، اخراج کرد (آذرننگ، ۱۳۹۰).

در ۸ فوریه ۱۹۶۳، عبدالسلام عارف با کودتایی خونین، عبدالکریم قاسم را از حکومت عراق ساقط کرد. در این کودتا، بعثی‌ها همکاری نزدیکی با عارف داشتند و پس از کودتا هشت تن از سران بعث در نخستین کابینه عارف وارد شدند که نشانه نفوذ عمیق و قدرت وسیع آنها بود. به رغم این موفقیت، بعثی‌ها نتوانستند قدرت خود را در حکومت عارف حفظ کنند. تندروی و میل به کسب قدرت بیشتر، از جمله عواملی بود که با بی‌تجربگی و کم‌تجربگی رهبران بعث همراه شد و نتیجه آن بروز خطاهایی بود که بعثی‌ها را برای مدتی از صحنه قدرت دور کرد. ، با بالا گرفتن اختلاف میان عارف و بعثی‌ها، تشکیلات حزب بعث منحل و دفاتر آن بسته شد. بعثی‌ها به توطئه برای



سرنگونی حکومت انقلابی عراق متهم شدند و سختگیری‌های حکومت عارف بر آنها افزایش یافت (عانی، ۱۹۷۷: ۴۱۵).

در سال ۱۹۶۶، حسن البکر به سمت رهبری بعث عراق و صدام حسین به معاونت او انتخاب شد. در پی وقوع جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل و شکست اعراب، بعثی‌های عراق در سپتامبر ۱۹۶۷ تظاهرات وسیعی بر ضد عارف به راه انداختند. ناکامی حکومت عارف، کمک نکردن حکومت و ارتش عراق به جبهه جنگ اعراب با اسرائیل، تشدید اختلاف میان عراق و ایران، توسعه شورش گردان عراق و ناتوانی ارتش در فرونشاندن طغیان‌های داخلی و چند رویداد دیگر از جمله عواملی بود که اوضاع را به سود بعثی‌ها تغییر داد و بار فشار را بر آنها کم کرد و آنان توانستند بار دیگر موقعیت‌شان را احیا کنند (آذرنگ، ۱۳۹۰).

بعثی‌ها با توجه به نفوذشان در ارتش و جذب دو تن از افسران ارشد ارتش، انجام کودتایی را برنامه‌ریزی کردند. آنها در ژوئیه ۱۹۶۸، طی کودتایی، رژیم عارف را ساقط کردند و حکومت به دست بعثی‌ها افتاد. شورای انقلابی فرماندهی عراق مرکب از هفت تن تشکیل و حسن البکر در رأس آن قرار گرفت. این شورا بالاترین مرجع تصمیم‌گیری، با حق وضع قوانین و چگونگی اجرای آن اعلام شد (الخلیل، ۱۳۷۰: ۱۸۷). آنها در همان دو هفته اول، به چند اقدام سیاسی دست زدند و ۱۱۷ تن از افسران بعثی را که قبلاً از ارتش عراق اخراج شده بودند به خدمت فراخواندند و کسانی را که به همکاری با مخالفان مظنون بودند، از دولت کنار گذاشتند و سمت‌های مهم کلیدی در اختیار افراد حزب بعث قرار گرفت (آذرنگ، ۱۳۹۰).

پس از آن، تصفیه نیروهای سیاسی، از چپ و راست، در همان ماه آغاز شد. کمونیست‌ها، ناصری‌ها، بعثی‌های طرفدار سوریه، وزیران سابق، افسران اخراجی و کسانی که به همکاری با کشورهای دیگر متهم شده بودند، همه به اتهام توطئه بر ضد رژیم بعثی دستگیر، زندانی، تبعید یا اعدام شدند (الخلیل، ۱۳۷۰: ۱۹۵). عده‌ای از افراد با نفوذ را به اتهام جاسوسی برای غرب، اسرائیل، ایران، یا هواداری از این کشورها دستگیر کردند. شماری از یهودیان نیز دستگیر و چهارده تن در دادگاه‌های نظامی بعثی سریعاً محاکمه و اعدام شدند (آذرنگ، ۱۳۹۰).

در ادامه، سیاست «بعثی کردن» ارتش آغاز شد. بعثی‌ها تلاش نمودند ارتش





ایدئولوژیکی را تشکیل دهند. در این راستا تصفیه گسترده‌ای در ارتش صورت گرفت. این تصفیه بیشتر در رده‌های فرماندهی همچون فرماندهی کل، اطلاعات ارتش و دپارتمان اجرایی و بعضی از فرماندهان لشکرها، خصوصاً واحدهای تانک و نیروی هوایی صورت گرفت. بعضی از افسران غیربعثی برای انجام وظیفه به کردستان فرستاده شدند؛ جایی که رژیم یک جنگ قهرآمیز را علیه ملت کرد شروع کرده بود. طی این دوره، دانشجویان جدیدی در دانشکده‌های افسری جهت جایگزین شدن به جای افسران بازنشسته پذیرفته شدند، و شدیداً تحت آموزش ایدئولوژیکی حزبی قرار گرفتند. هدف از بعثی‌سازی ارتش در کنفرانس سال ۱۹۷۴ حزب بعث، تقویت و تحکیم رهبری حزب بعث بر ارتش، تقویت دیسپلین ارتش، حفظ ارتش از انحراف، تضمین پیوستگی و ارتباط ارتش و جنبش خلق به رهبری حزب بعث و تداوم اقدامات ضروری و لازم جهت کنترل حزب بر دیگر شاخه‌های ارتش و خدمات امنیتی، پلیس و گارد مرزی عنوان گردید. بدین ترتیب، حزب بعث سلطه خود را بر سازمان اجرایی و مرکزی ارتش تحکیم کرد. در این راستا، رئیس جمهور عراق صراحتاً اعلام کرد هیچ حزبی غیر از حزب بعث مجاز به انجام هیچ گونه فعالیت سیاسی و سازمانی، تشکیلاتی در درون ارتش نیست (صالحی، ۱۳۷۸: ۴۴).

بدین ترتیب، حزب بعث در دهه ۱۹۷۰ به قدرتی مطلق و بلامعارض تبدیل شد. پس از افزایش بهای نفت در دهه ۱۹۷۰، بعثی‌ها از راه درآمدهای کلانی که از فروش نفت به دست آوردند، توانستند برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی بسیاری را در کشور به اجرا بگذارند و سطح زندگی و رفاه عمومی را بالا ببرند. بعثی‌ها این تحول را از ایدئولوژی بعث و رهبری خود ناشی می‌دانستند.

فعالیت این حزب چه قبل از قدرت‌گیری‌اش در اواخر دهه ۱۹۶۰ و چه بعد از آن، نقش مهمی در شکل‌گیری ذهنیات جامعه عراق در موارد گوناگونی همچون: برتری قومی عربی و ضدیت با ایران داشت. در اصل ۷ اساسنامه حزب بعث (مصوب کنگره آن حزب در سال ۱۹۴۷) آمده است: «سرزمین عرب، آن قسمت از کره زمین است که ملت عرب در آن ساکن است و شامل اراضی واقع در کوه‌های تورس (جنوب ترکیه)، کوه‌های پشتکوه (زاگرس)، خلیج بصره (خلیج فارس)، اقیانوس عرب (اقیانوس هند و دریای عمان)، کوه‌های اتیوپی، صحرا (آفریقا)، اقیانوس اطلس و مدیترانه می‌باشد». همچنین در

اصل دهم همان اساسنامه آمده: «عرب کسی است که زبان او عربی است؛ کسی است که در سرزمین عرب زندگی می‌کند و یا کسی است که بعد از تحلیل در زندگی عرب، به تعلق خود به ملت عرب اعتقاد داشته باشد» (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۱۰۰ - ۱۰۱).

در چارچوب چنین دیدگاهی، مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر به بهانه حمایت از اقلیت عرب‌زبان ساکن در آن کشورها بسیار بدیهی است. در گزارش سیاسی ارائه شده به دهمین کنگره ملی حزب بعث در سال ۱۹۷۰ به روشنی مجوز ضدیت با کشورهای غیر عربی صادر شد. در بخشی از آن گزارش درباره وظایف حزب بعث تأکید شده «حزب بعث باید از هر قیام انقلابی عرب بدون توجه به ظواهر آن پشتیبانی کند و کوشش دقیقی به عمل آورد که آن را از هر گونه اقدامی که بر ضد آن باشد حمایت نماید. لازم است حزب به جنبش‌های پارتیزانی اعراب علیه دولت‌های وقت دامنه‌دارتر و موثرتر از آنچه تاکنون عمل کرده، کمک نماید. حزب باید بکوشد بغداد را به صورت هانوی [مرکز ویتنام] ثانی، از لحاظ حمایت از جنبش‌ها و دادن روحیه مبارزه به افراد آن در آورد» (همان: ۱۲۲).

اندکی دقت در چند اصل بالا خصلت تجاوزکارانه حزب بعث را نه تنها در مورد ایران، بلکه در مورد کشورهای عربی نیز آشکار می‌دارد. به عقیده رهبران حزب بعث، چون ایرانیان عرب‌زبانی که سده‌ها در منطقه خوزستان سکونت اختیار کرده‌اند و با مردم سایر منطقه‌های ایران در طول نسل‌های زیاد بزرگ شده‌اند و دارای تاریخ مشترک و علاقه‌های مشترک هستند در آن منطقه زندگی می‌کنند، باید خوزستان از ایران جدا شود و به «سرزمین پدری عرب» منضم شود. چنین طرز تفکری که احساسات ناشی از ناسیونالیسم افراطی را حاکم بر رابطه‌های عراق با ایران کرد مانع عمده‌ای در ایجاد روابط دوستانه بین ایران و عراق گردید و در نهایت، به جنگ بین دو کشور منجر شد (پارسا دوست، همان، ۵).

در مجموع حزب بعث با این ایدئولوژی که ملغمه‌ای از سوسیالیسم و پان عربیسم بود، هدف خود را عظمت اعراب و امت عرب می‌دانست، اما نکته جالب اینجاست که همین حزب از اوایل دهه ۱۹۷۰ به بعد دایره امت عربی را تنگ‌تر کرده و در تبلیغات خود، پان عراقیسم را مطرح می‌ساخت. پان عراقیسم به معنای اصالت دادن به وقایع و تاریخ پیش از اسلام منطقه بین‌النهرین در شناخت هویت تاریخی عراق است. ولی کار به همین جا خاتمه نیافت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به ویژه پس از شروع جنگ، طرح شعارهای اسلامی در دستور کار حزب بعث قرار گرفت (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۵).

ج. تشدید شکاف قومی - مذهبی در عراق

گوناهگونی اقوام و مذاهب در عراق یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این کشور است. از منظر ترکیب قومیتی، کشور عراق از دو گروه قومی - نژادی کرد و عرب متشکل شده است؛ البته اقلیتی ۲ درصدی از ترکمنان نیز در این کشور حضور دارند.

کردها در حدود ۲۵ درصد از جمعیت عراق را شامل می‌شوند که عموماً در شمال این کشور ساکن هستند و بیش از ۱۷ درصد کل مساحت این کشور را در اختیار دارند. آنها به لحاظ برخورداری از موقعیت جغرافیایی ویژه و وجود ذخایر عظیم نفت و گاز، جایگاه حائز اهمیتی را در این کشور به خود اختصاص داده‌اند (کریمیان، ۱۳۸۲: ۴۵). کردهای عراق از بدو استقلال این کشور، با دولت مرکزی دارای اختلافات بسیار عمیقی بوده و در اغلب موارد، از گرایش‌های گریز از مرکز برخوردار بودند. از طرف دیگر نیز، همواره، دولت مرکزی عراق نگاهی امنیتی به کردها داشته است. کردها تا پیش از کودتای ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم و ایجاد جمهوری عراق، عملاً خودمختار بودند، اما پس از این کودتا و تلاش حکومت بغداد برای کنترل بر مناطق کردنشین، رویارویی میان کردها و دولت مرکزی جدی‌تر شد (کریمیان، ۱۳۸۲: ۴۳). با قطع حمایت‌های دولت ایران از گروه‌های کرد پس از انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، گروه‌های مخالف کرد، ضربات سختی را متحمل شدند و بسیاری از رهبران کرد عراق به ایران پناهنده شدند. با کناره‌گیری حسن البکر و به دنبال آن، روی کار آمدن صدام حسین در سال ۱۹۷۹ و شدت یافتن فعالیت‌های امنیتی و پلیسی، کردهای این کشور تحت فشار بیشتری قرار گرفتند و اغلب آنها یا از کشور خارج شده یا خود را به نیروهای دولتی تسلیم کردند. صدام سیاست اسکان اجباری، سرکوب و ادغام را در مناطق کردنشین به اجرا در آورد و پس از مدتی، با نفوذ در میان آنها، اختلاف شدیدی را میان دو حزب اتحادیه میهنی و حزب دموکرات شعله‌ور کرد (الخلیل، ۱۳۷۰: ۱۹۸). وی تلاش‌های زیادی را جهت اجرای سیاست عربی کردن برخی مناطق کردنشین به عمل آورد و با زور و تهدید و ترور توانست دو حزب عمده کردستان عراق یعنی حزب دموکرات کردستان و حزب اتحادیه میهنی کردستان را به تسلیم و تبعیت وادار نماید (کریمیان: ۱۳۸۲: ۴۵). در مجموع، باید گفت رابط حاکم بر جامعه عراق در طول حاکمیت صدام به دلیل وجود میلیتاریسم بعثی و سرکوب شدید حرکت‌های قومی، همگرایی ملی در بین گروه‌های مختلف قومی و مذهبی عراق را با مشکل جدی مواجه ساخته بود.



از نظر مذهبی نیز جامعه عراق جامعه یکدستی نیست و به دو قسمت عمده اکثریت شیعه و اقلیت سنی تقسیم شده است که درصد اندکی هم پیروان مذاهب و ادیان دیگر نیز در کنار آنان زندگی می‌کنند. یکی از دغدغه‌های مهم صدام پس از دستیابی به قدرت برای تقویت انسجام و همگرایی ملی، شکاف بین اکثریت شیعه و اهل سنت بود. شیعیان علی‌رغم اینکه در اکثریت قرار داشتند اما در ساختار حکومت این کشور به نوعی شهروند درجه دو محسوب می‌شدند. از نظر نژادی، اکثریت شیعیان عرب هستند؛ البته، تعداد اندکی شیعه کرد، ترکمن و عرب ایرانی‌الاصل نیز در میان آنها وجود دارند. قبل از تأسیس رسمی کشور عراق و در جریان جنگ جهانی اول، اشغال سرزمین بین‌النهرین توسط انگلیسی‌ها، واکنش شدید ساکنان این منطقه و به ویژه شیعیان را به دنبال داشت (کوهستانی نژاد، ۱۳۸۴: ۵۷ - ۶۱). پس از آن دوره، قیومیت انگلیس نیز با اعتراضات گسترده علماء و مراجع شیعی مقیم عراق همراه بود (همان، ۹۳). بدین ترتیب از همان آغاز شکل‌گیری و تأسیس عراق، شیعیان حضور بسیار فعالی در تحولات سیاسی آن کشور داشتند. علیرغم چنین فعالیت‌هایی، حضور شیعیان در مراجع تصمیم‌گیری و قدرت در عراق همواره با مشکل روبرو بود. در پاسخ به چنین وضعیتی، از سال ۱۹۳۵ به بعد برای نخستین بار بحث ضرورت حضور شیعیان در حکومت عراق به طور جدی توسط شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء مطرح شد (العلوی، ۱۳۷۶: ۳۵۵ - ۳۵۷). طرح این موضوع و پیگیری آن، نتیجه‌ای را به همراه نداشت و تنها تعداد اندکی از شیعیان به مقامات عالی رتبه حکومتی رسیدند که به هیچ وجه تناسبی با تعداد جمعیت آنان در عراق نداشت (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۰).

نکته اساسی دیگری که درخصوص جایگاه و نقش‌آفرینی شیعیان عراق وجود داشت ارتباط گسترده و عمیق شیعیان عراق با شیعیان ایران بود. ارتباطی که از سطوح عالی مراجع و حوزه‌های علمیه شروع شده و تا عمق لایه‌های مذهبی و اجتماعی هر دو کشور امتداد داشت (کوهستانی نژاد، همان: ۱۴۵). ارتباط تنگاتنگ شیعیان ایران و عراق با یکدیگر، عامل بالقوه مهمی بود که باعث به وجود آمدن مسائلی در روابط دو جانبه ایران و عراق شد. از همان ابتدای تأسیس عراق، دولت آن کشور، ایران را به عنوان یکی از عوامل بالقوه تأثیرگذار بر مسائل داخلی آن کشور (از جنبه مذهبی) می‌نگریست. در دهه‌های بعد و به ویژه پس از کودتای عبدالکریم قاسم و برقراری رژیم جمهوری در عراق، حساسیت مقامات عراقی به این موضوع بیش از پیش افزایش یافت و به یک موضوع امنیت داخلی عراق تبدیل شد.



در مواجهه با چنین وضعیتی، دولت عراق درصدد برآمد در تبلیغات وسیعی که برای معرفی ایران به عنوان دشمن اصلی آن کشور به راه انداخته بود، وضعیت را به گونه‌ای پیش ببرد که مانع نزدیکی شیعیان دو کشور به یکدیگر شود. این نگرش در تبلیغات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی عراق در دهه ۱۹۶۰ و به خصوص پس از کودتای بعثی‌ها در آن کشور به شدت بازتولید شد (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۱). اتخاذ این رویکرد درحالی بود که دولت‌های حاکم بر ایران (سلسله پهلوی) نه تنها فاقد گرایشات مذهبی بودند بلکه وجود این گرایشات در داخل کشور را نیز تحمل نمی‌کردند. در دوره مورد نظر، حکومت ایران نه تنها به موضوع همبستگی شیعیان دو کشور، اعتنائی نداشت و از آن به عنوان اهرمی در روابط دو جانبه با عراق استفاده نمی‌کرد بلکه حتی تمام تلاشش را برای جلوگیری از تداوم و گسترش ارتباط مزبور به کار می‌بست. لذا در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که حساسیت عراق در مورد شیعیان آن کشور چه مبنایی داشت؟ به نظر می‌رسد در مقوله تبلیغات دولت عراق علیه شیعیان آن کشور تا سال ۱۳۵۷، هدف از انجام آن تبلیغات، ممانعت از تأثیرگذاری آنها بر روابط دو جانبه ایران و عراق نبوده بلکه هدف آنها، بهره‌گیری از این مسئله برای انزوا و سرکوب بیشتر شیعیان و ممانعت از حضورشان در ساختار حکومتی عراق بود (همان: ۲۸۳ - ۲۸۴). در این راستا، گفته می‌شود از حدود ۵۰۰ ژنرال ارتش عراق در دوران صدام حسین، تنها حدود ۵ درصد آنها شیعه بودند (احمدی، همان: ۲۴).

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، تأثیر قاطعی بر شیعیان، گروه‌های سیاسی شیعی و علماء و مراجع عراق داشت. تحت تأثیر این انقلاب، علماء و شیعیان عراقی، نهضت گسترده‌ای را به راه انداختند. روزی که انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید آیت الله صدر جلسه درس خود را در شهر نجف تعطیل کرده و خطاب به طلاب گفت: امروز موسی بر فرعون چیره شد. چند روز بعد نیز تظاهراتی به حمایت از انقلاب اسلامی در عراق برگزار شد که با دخالت مأمورین امنیتی عراق به پایان رسید (نوعی، ۱۳۸۵: ۲۳۱ - ۲۳۳). این حرکت در ماه‌های بعد نیز تداوم یافت و به بزرگ‌ترین چالش سیاسی داخلی عراق تبدیل شد. در رجب سال ۱۳۹۹ قمری (اواخر سال ۱۳۵۸)، شیعیان عراق به مناسبت تولد حضرت علی(ع) با برگزاری جشن و راهپیمایی، مردم را به قیام علیه حزب بعث دعوت کردند. قیام به شهرهای مختلف عراق سرایت کرد و تنها سرکوب شدید و قتل آیت‌الله صدر و خواهرش و دستگیری و اعدام برخی از روحانیون شیعه توسط رژیم عراق بود که توانست مانع از پیروزی آن قیام شود (زمزمی، ۱۳۶۸: ۵۴ - ۵۵).

د. تقویت توان اقتصادی و نظامی

در اوایل دهه ۱۹۷۰، دو واقعه مهم باعث افزایش درآمدهای نفتی عراق شد. واقعه نخست، ملی شدن نفت آن کشور در سال ۱۹۷۲ و سرازیر شدن درآمدهای نفتی به حساب دولت آن کشور بود. این موضوع باعث توانمند شدن هر چه بیشتر دولت عراق برای اجرای برنامه‌هایش شد. اندکی بعد و در سال ۱۹۷۳ و در بحبوحه بحران عظیم نفتی در جهان، قیمت هر بشکه نفت به سرعت رو به افزایش نهاد. قیمت هر بشکه نفت که در دهه ۱۹۶۰ به طور متوسط ۱/۸ دلار بود و در اوت ۱۹۷۳ با نرخ ۳/۷۰ دلار به فروش می‌رسید به ناگهان افزایش یافت به طوری که چند ماه بعد و در ماه اکتبر، قیمت هر بشکه نفت به ۵/۱۲ دلار و در ژانویه ۱۹۷۴ به ۱۱/۶۵ دلار و بالاخره در اوایل سال ۱۹۷۵ به ۱۲/۷ دلار رسید (الهی، ۱۱۶: ۱۳۶۸).

همچون دیگر کشورهای نفت‌خیز، چنین وضعیتی سبب افزایش صادرات نفت عراق و در نتیجه افزایش بی‌سابقه درآمد نفتی آن کشور شد. با اتکا به چنین درآمد سرشاری، دولت عراق پس از صدور بیانیه الجزایر و شروع دوره ماه عسل دوستی با ایران، بیش از پیش خریدهای تسلیحاتی خود را افزایش داد، به نحوی که تعداد نیروهای نظامی عراق از ۱۰۱ هزار نفر در ۱۹۷۴ به ۱۱۲ هزار نفر در ۱۹۷۵ و ۱۵۸ هزار نفر در ۱۹۷۶ افزایش یافت. همچنین در همین مدت، تعداد افراد نیروی هوایی آن کشور از ۱۱ هزار نفر به ۱۵۸ هزار نفر در سال ۱۹۷۶ و تعداد هواپیماهای جنگی عراق از ۲۱۸ فروند در ۱۹۷۵ به ۵۴۳ فروند در سال ۱۹۷۶ رسید (اخوان کاخی، ۱۳۶۷: ۱۶).

برنامه تسلیحاتی عراقی تا این زمان عمدتاً با استناد به پیمان دوستی عراق و شوروی در سال ۱۹۷۲ با هدایت کارشناسان شوروی و کشورهای بلوک شرق انجام می‌شد (زمزمی، ۱۳۶۸: ۲۸۷ - ۲۹۰).

در امتداد توسعه توان نظامی، دولت عراق در یک برنامه‌ریزی بلندمدت، به ساخت سلاح‌های کشتار جمعی روی آورد، این پروژه از اواخر دهه ۱۹۶۰ کلید خورد (عبدالحافظ، ۱۳۷۲: ۱۲۷). در این رویکرد، توسعه سلاح‌ها و جنگ‌افزارهای کشتار جمعی تهاجمی جایگاه ویژه‌ای داشتند، به طوری که در دسامبر ۱۹۶۸ هویدا، نخست‌وزیر وقت ایران، در ملاقات با رئیس جمهور آمریکا، از شروع برنامه تولید سلاح‌های شیمیایی در عراق با کمک برخی از کشورهای بلوک شرق خبر داد (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۰). پس از انعقاد معاهده الجزایر و امضاء قراردادها و اسناد سیاسی بین ایران و عراق، دولتمردان عراقی که از زیر فشار سنگین جنگ داخلی در کردستان و



۱۴۰

سال اول
شماره ۳
پائیز ۱۳۹۱

نیز فشار درگیری و جنگ‌های مرزی با ایران رها شده بودند، بازسازی و تقویت ارتش را در دستور کار خود قرار داده و وارد یک رقابت سنگین نظامی با ایران شدند. به طوری که در نهمین کنگره حزب بعث در این باره گفته شد: «از اواخر سال ۱۹۷۷ رهبری عراق شرایط مناسب‌تری را برای بازسازی ارتش و پایه‌گذاری بنیان‌ها و شالوده‌های نوین آن به دست آورد» (یکتا، ۱۳۹۱: ۵۷). بدین ترتیب در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ - ۱۹۷۹ تعداد نیروهای ارتش عراق از ۱۸۸ هزار نفر به ۲۵۰ هزار نفر رسید و طی همان مدت بیش از ۱۵ میلیارد دلار سلاح از شوروی، کشورهای بلوک شرق و برخی از کشورهای غربی خریداری کرد (همان: ۶۵).

در راستای مسابقه تسلیحاتی با ایران، دولت عراق با یک حرکت هوشمندانه تلاش کرد با خرید تسلیحات از کشورهای غربی و نیز اجرای برنامه‌های نظامی خود با کمک کارشناسان آن کشورها، ضمن کم کردن اتکا به شوروی، اعتماد غربی‌ها را به خود جلب نماید (هیوم، ۱۳۷۶: ۸۸). پیش‌تر از برنامه تولید سلاح‌های کشتار جمعی عراق از اواخر دهه ۱۹۶۰ یاد شد، این برنامه در ماه‌های پایانی سال ۱۹۷۵ به نتیجه رسید و این کشور ساخت جنگ‌افزارهای شیمیایی را آغاز کرد (طالع، ۱۳۸۹: ۹۴). در سال ۱۹۷۷ روابط نظامی عراق با فرانسه با امضاء قرارداد خرید سلاح وارد مرحله جدیدی شد (هیوم، ۱۳۷۶: ۹۳). بر این اساس، دولت عراق سفارش مقدار متنابهی سلاح و از جمله ۷۲ فروند میراژ پیشرفته F-1 و تعداد زیادی هلیکوپتر و موشک را به فرانسه داد که ارزش آنها بالغ بر ۷ میلیارد دلار بود (همان، ۹۵).

در مجموع، دولت عراق در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ - ۱۹۷۹ هر سال به طور متوسط بیش از دو میلیارد دلار سلاح تحویل گرفت و تنها در سال ۱۹۷۷ جمع هزینه‌های نظامی این کشور ۱۰/۲ درصد تولید ناخالص ملی و ۲۹/۷ درصد بودجه کل کشور بود (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۱۵۲).

سیاست خارجی عراق در آستانه جنگ تحمیلی

سیاست خارجی عراق کاملاً از تحولات سیاسی، اقتصادی، امنیتی و تحول ساختار قدرت در این کشور متأثر بود. پس از تثبیت قدرت حزب بعث در عراق و برقراری نظام جمهوری در این کشور، حکومت عراق در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، دیپلماسی فعالی را در پیش گرفت. در سطح منطقه‌ای، سیاست خارجی عراق بر دو بُعد کسب رهبری جهان عرب و رقابت با گسترش نفوذ ایران متمرکز بود که هر دو بُعد با هم

همپوشانی داشتند. در سطح بین‌المللی نیز سیاست خارجی عراق بهبود رابطه با غرب، همزمان با نزدیکی با شرق بود. بر این اساس، ذیلاً تلاش‌های دیپلماتیک حکومت بغداد را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف. سیاست خارجی عراق در قبال ایران

یکی از برنامه‌های دولت‌های عراق، به ویژه پس از برقراری رژیم جمهوری در آن کشور برای فائق آمدن بر مشکلات ناشی از ضعف انسجام ملی، دشمن تراشی در روابط خارجی بود. دولت عراق از این طریق می‌توانست هم مستمسکی برای ایجاد نوعی وحدت در مقابل دشمن خارجی پیدا کند و هم با توسل به اجرای برنامه‌های توسعه بخش نظامی، قدرت لازم را برای سرکوبی حرکت‌های قومی و مذهبی داخل کشور به دست آورد. در این میان، ضدیت با ایران می‌توانست مهم‌ترین و بهترین فرصت را برای دولت عراق برای القای وجود تهدید خارجی نسبت به آن کشور، در اذهان مردم عراق فراهم کند. در این راستا، پس از روی کار آمدن حزب بعث در عراق در اواخر دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰)، اجرای سیاست سنتی ضدیت با ایران به منظور «هویت‌سازی داخلی» شدت بیشتری یافت و به یکی از محورهای عمده دو سویه داخلی و خارجی دولت‌های بعثی عراق تبدیل شد. از گذشته‌های دور تاریخی، ایرانیان در بین‌النهرین و دیگر مناطق شمالی و جنوبی آن ساکن بودند. در چند قرن گذشته، انگیزه‌های مذهبی سبب مهاجرت تعداد زیادی از ایرانیان به اماکن مذهبی شیعه شده بود. حزب بعث عراق براساس ایدئولوژی پان‌عربیستی خود، در راستای دشمن‌سازی و ضدیت با ایران و ایرانی، به مقابله با اتباع ایرانی‌الاصل عراق و تحریف حقایق تاریخی در خصوص تمدن ایران پرداخت. تکرار تعبیری همچون «فارس‌های مجوس» توسط رهبران عراقی و بهره‌گیری وسیع از رخداد‌های تاریخی همچون «جنگ قادسیه» و ایجاد موزه عربی در محل طاق کسری در شمال بغداد و به طور کلی راه‌اندازی و تقویت شعوبی‌گری در آن کشور، در این راستا صورت گرفت (احمدی، ۱۳۸۴: ۶۶). صدام حسین در یکی از سخنرانی‌هایش صراحتاً اعلام کرد: «ترکیه زمانی فرهنگ و زبان ترکی را بر ما تحمیل کرد، ترکیه می‌رود و ایران می‌آید، ایران می‌رود و ترکیه می‌آید. دیگر بس است ما عراقی و جزئی از میهن عربی و ملت عرب هستیم» (همان، ۶۵).

در راستای این سیاست، فشار بر ایرانیان مقیم عراق و اخراج آنها و مصادره اموال‌شان شدت گرفت. اجرای قانون شناسنامه‌های رده‌بندی شده (الف - ب - ج) در عراق، بخشی



۱۴۲

سال اول
شماره ۳
پائیز ۱۳۹۱

از این فشارها بود. بر اساس این سیاست، کسانی که اجدادشان صد در صد عرب بوده از شناسنامه‌های رده «الف» استفاده می‌کردند. افرادی که خودشان و پدرشان در عراق متولد شده ولی اجدادشان ایرانی بودند، از شناسنامه رده «ب» استفاده کرده و کسانی که خودشان در عراق متولد شده اما پدر و مادر و اجدادشان ایرانی بودند، صاحب شناسنامه‌های رده «ج» شدند. اجرای چنین سیاست‌هایی با تبلیغات شدیدی در داخل عراق همراه شد و کار به جایی رسید که در فاصله سال‌های اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ طرح یکسان‌سازی ملی (در بخش عرب‌نشین) در آن کشور با موفقیت اجرا شد (لویس فاست، ۱۳۸۹: ۳۲۶). وجه خارجی چنین تفکری در رابطه با ایران، بحران آفرین بود. ادعاهای ارضی بر بخش‌هایی از مناطق جنوب غربی ایران، مداخله هر چه بیشتر در خلیج فارس به بهانه طرفداری از امت عربی، مداخله در امور جزایر سه گانه از دیگر تبعات رواج چنین تفکری در عراق بود. پس از کودتای عبدالکریم قاسم و برقراری رژیم جمهوری در عراق، تبلیغات شدیدی در مورد تجزیه استان خوزستان از ایران آغاز شد. در دسامبر ۱۹۵۹ (آذر ۱۳۳۸)، عبدالکریم قاسم مدعی شد خرمشهر قسمتی از عراق بوده که دولت عثمانی آن را به ایران واگذار کرده است. وی تصریح کرد ما در حال حاضر نمی‌خواهیم به این موضوع و به عواملی که دولت عثمانی را به این چشم پوشی و داشت، بپردازیم. اندکی بعد در کتاب سفید که از سوی وزارت امور خارجه عراق در ژانویه سال ۱۹۶۰ (دی ۱۳۳۸) منتشر شد، این عبارات درج گردید: «دولت عثمانی از شهر و بندر محمره که تابع عراق بود به نفع ایران صرف نظر کرد زیرا می‌خواست مشکلات مرزی را فیصله بخشد. دولت عراق بعداً نیز این موضوع را به میان نکشید چون مایل بود به مشکلات مرزی خاتمه دهد» (یکتا، ۱۳۹۱: ۷۶).

سه سال بعد و در سال ۱۹۶۳، دولت عراق بار دیگر موضوع استرداد خوزستان را در شورای اتحادیه عرب مطرح کرد و در این راستا، «جبهه التحریر» (جبهه آزادی‌بخش اهواز) را در خوزستان ایران شکل داد. همچنین با تلاش دولت عراق، در سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) در قعطنامه پایانی کنفرانس حقوق‌دانان عرب در بغداد اعلام شد: ایالت ایرانی اهواز در شمال خلیج (فارس) و نزدیک شط‌العرب (اروندرو)، جزء لاینفک میهن عربی است. (همان، ۷۹) همچنین دولت عراق با ارائه کمک‌های همه جانبه، گروه‌های جبهه خلق برای آزادی اهواز و جنبش دمکراتیک انقلابی را در خوزستان ایجاد کرد (طارمی، ۱۳۸۲: ۱۶۵ - ۱۶۶). مطبوعات و مقامات عراقی حتی پس از سال ۱۹۷۵ و علی‌رغم انعقاد قرارداد الجزایر



نیز هم‌چون گذشته کماکان نام خلیج فارس راتحت عنوان «خلیج عربی» یاد می‌کردند، تا به این وسیله آرمان ملی‌گرایی عربی را زنده نگاه دارند (یکتا، همان: ۸۱).

در مجموع، دولت عراق در سال ۱۹۷۴ و در آستانه صلح با ایران، در میان دو مشکل اساسی گیر کرده بود: از یک سو در طی سال‌های طولانی درگیری با ایران، تبلیغات گسترده‌ای را با پشتوانه پان‌عربیسم در داخل عراق انجام داده و فضای ذهنی و روانی خاصی را در جهت حفظ سرزمین عراق، علیه ایران به راه انداخته بود. از سویی دیگر، درگیری با ایران سبب تضعیف شدید نیروی نظامی عراق و کاهش توان آن کشور برای مقابله با شورش کردها در شمال عراق شده بود. برای رفع این دوگانه‌گی، دولتمردان عراقی با اتخاذ سیاست صلح در خارج و سرکوب (کردها) در داخل، تلاش کردند مشکلات خود را برطرف کنند. این راهکار به نوبه خود حزب بعث و دولت عراق را به یک تناقض دیگر در داخل آن کشور کرد. تناقض مزبور از آنجایی نشأت گرفت که صلح با ایران مستلزم شناسایی حق حاکمیت مشترک عراق و ایران بر اروندرود بود و این شناسایی بر خلاف تبلیغات چندین ساله حزب بعث در عراق پیرامون تحکیم احساسات پان‌عربیستی و ایجاد انسجام ملی در آن کشور دچار بود. از نگاه مردمی که در عراق زندگی کرده و سالیان درازی را زیر بمباران تبلیغاتی حزب بعث و پان‌عربیست‌ها به سر می‌بردند، رفتار دولت عراق برای صلح با ایران، مورد پذیرش نبود. لذا همزمان با مذاکرات کارشناسی بین مقامات دو کشور در تهران در اوایل بهمن ۱۳۵۳، تظاهرات گسترده‌ای در بغداد علیه ایران انجام شد (بیگدلی، ۱۳۸۳: ۱۵۴). پس از انعقاد قرارداد الجزیره با ایران و سرکوب جنبش کردهای شمال و برقراری سکوت و آرامش نسبی در کشور، همراه با وضع مناسب اقتصادی، به نظر می‌رسید که سال‌های زرین عراق فرا رسیده است. حزب بعث خود را موفق‌ترین گروه رهبری در جهان عرب قلمداد و درباره آن بی‌دریغ تبلیغ می‌کرد. اما وقوع انقلاب اسلامی در ایران، محاسبات بعثی‌ها را به هم ریخت.

دولت عراق با مشاهده وضعیت بحرانی ایران، اقدامات وسیعی را برای تحت فشار دادن آن کشور انجام داد. بر اساس اسناد موجود، در اوایل سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) جلسات متعدد و کاملاً محرمانه‌ای بین سران حزب بعث در بغداد تشکیل شد که در پایان به صدور بخشنامه‌ای به کلی محرمانه خطاب به رهبران و سران آن حزب منجر گردید. در این بخشنامه پس از تحلیل وضعیت ایران پس از سقوط رژیم پهلوی و اشاره به رابطه آن رژیم با آمریکا و نقش شاه در دفاع از منافع غرب و ژاندارمی خلیج فارس، تأکید شده بود با فروریختن نظام



شاهنشاهی و از هم پاشیدن ارتش و تأسیسات اصلی آن، ایران دیگر قادر به انجام نقشی که تاکنون به عهده داشته، نخواهد بود؛ بنابراین تنها کشوری که می‌تواند با استفاده از این موقعیت، حلاء ایجاد شده را پر کرده و در مورد امنیت خلیج فارس نقش اساسی را ایفاء کند، عراق است و این کار باید با برنامه‌ریزی، دقت و سرعت و مداومت کامل انجام شود. به عقیده حزب بعث برای ایجاد یک موقعیت ژئوپلیتیک جدید به وسیله عراق، زمینه از هر جهت فراهم است لذا به منظور شناسایی این موقعیت جدید توسط دنیای غرب، حمله نظامی به ایران با وارد آوردن یک ضربه موثر که به شکست ایران منتهی شود، لازم می‌باشد (وزارت امور خارجه، ۱۳۶۱: ۷۸). در این راستا، حکومت عراق به دو شکل توان خود را مورد آزمایش قرار داد؛ از یک سو با حمایت از گروه‌های تجزیه طلب در خوزستان، زمینه را برای جدایی این استان از ایران فراهم کرد و هم‌زمان، تجاوزات مرزی را به ایران افزایش داد که این وضعیت به طور مستمر تا شروع رسمی جنگ همه جانبه علیه ایران ادامه یافت (همان، ۱۵۵ - ۱۷۸). به طوری که در ماه‌های اولیه سال ۱۳۵۹ دیگر حالت جنگی در مرزها و مناطق مرزی دو کشور به وجود آمده بود (حسینی، ۱۳۸۷: ۱۱۹ - ۱۲۹).

از سوی دیگر و در جهت آماده ساختن افکار عمومی در عراق، برخی اقدامات تروریستی از سوی بعثی‌ها در عراق انجام شد و به ایران نسبت داده شد. در ۵ آوریل ۱۹۸۰ (۱۷ فروردین ۱۳۵۹) در مراسم تشییع جنازه حادثه دانشگاه مستنصریه، بنا به اظهار دولت عراق، بمبی از داخل مدرسه ایرانیان به داخل جمعیت تشیع‌کننده پرتاب شد. دولت عراق ایران را مسئول این کار معرفی کرد و به این بهانه یک روز بعد سعدون حمادی وزیر خارجه عراق طی نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل متحد، ضمن اعتراض به اقدامات ایران، استرداد سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابو موسی را خواستار شد. علاوه بر آن، موج جدیدی از اخراج ایرانیان مقیم عراق آغاز شده و در نهایت، آیت‌الله صدر و خواهرش دستگیر و اعدام شدند (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۲۸۹).

ب. سیاست خارجی منطقه‌ای عراق

سیاست منطقه‌ای رژیم بعث عراق در سطح منطقه‌ای، تلاش برای کسب رهبری کشورهای عرب و در عین حال تلاش برای گسترش قدرت و نفوذش در منطقه خلیج فارس و دریای عمان و مقابله با نقش مسلط حکومت ایران در این منطقه بود.

در سال ۱۹۶۸ دو رخداد بسیار مهم در منطقه خلیج فارس روی داد که نقش تعیین‌کننده‌ای در رخدادها و ساختار امنیتی - سیاسی و حتی اقتصادی این منطقه در دهه‌های بعدی داشت. نخستین رخداد، کودتای حزب بعث و به قدرت رسیدن آن در عراق بود. دومین رخداد نیز صدور اعلامیه‌ای از سوی دولت بریتانیا بود که اعلام می‌کرد استراتژی این کشور در شرق سوئز و منطقه خلیج فارس تغییر کرده و بر اساس آن، نیروهای نظامی‌اش را از خلیج فارس خارج خواهد ساخت (هیوم، ۱۳۷۶: ۳۱). این تصمیم، خلاء قدرت را در منطقه خلیج فارس ایجاد کرد، از این‌رو کشورهای منطقه تلاش کردند توانایی خود را بالا برده و نقش مسلط را در خلیج فارس ایفاء کنند. در میان کشورهای منطقه خلیج فارس، تنها ایران و عراق قادر به ایجاد چنین نقشی بودند. عربستان سعودی به دلیل فقدان نیروی انسانی و ارتش قدرتمند تنها می‌توانست در حد یک یاری‌دهنده، ایفای نقش نماید.

عراق، در مقایسه با ایران، با موانع بسیاری برای اعمال قدرت و ایفای نقش مسلط در خلیج فارس، روبه‌رو بود. بخشی از این موانع در تنگ‌های جغرافیایی این کشور ریشه داشت و بخش دیگر نیز به مولفه‌های قدرت ایران مربوط می‌شد.

مشکل اصلی ساختار ژئوپلیتیکی عراق، محدودیت این کشور در دسترسی آزاد به خلیج فارس و خط ساحلی ناچیز این کشور بود (عزتی، ۱۳۸۴: ۳۱۸). با این وجود، پس از قدرت‌گیری حزب بعث در سیاست‌های استراتژیکی عراق، «خلیج فارس» از اهمیت بسیار زیادی برخوردار شد و تمرکز سیاست خارجی عراق از موضوع درگیری اعراب و اسرائیل، به ایفای نقش برتر در خلیج فارس، تغییر پیدا کرد (طارمی، ۱۳۸۲: ۱۶۲).

از طرف دیگر، شعارهای تند سیاسی سوسیالیستی حزب بعث و نزدیکی عراق به شوروی و اردوگاه شرق، باعث شد شیخ‌نشین‌های محافظه‌کار و غرب‌گرای خلیج فارس احساس تهدید کنند و موجی از بدبینی نسبت به عراق در بین کشورهای این منطقه شکل گرفت (امامی، ۱۳۸۹: ۲۹۱).

این موضوع نقطه ضعف مهمی برای دولت عراق در مقایسه با ایران بود که در موضوع استقلال بحرین، به نوعی اعتماد دولت‌های عرب منطقه را جلب کرده بود و در سایه همین اعتماد، توانسته بود موقعیتش را در سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی تثبیت کند (طارمی، ۱۳۸۲: ۱۶۵).

در آستانه انعقاد معاهده ۱۹۷۵، عراق از معادله حفظ امنیت خلیج فارس کاملاً کنار گذاشته شده بود. از این رو یکی از اهدافی که عراق از انعقاد این عهدنامه تعقیب می‌کرد و بر این اساس حاضر به نرمش در برابر ایران و قبول وضعیت حقوقی تالوگ در اروندرود شد، خروج از انزوا در منطقه خلیج فارس و تقویت جایگاهش بین کشورهای این منطقه بود. در این راستا، پس از امضای معاهده ۱۹۷۵، سیاست خارجی عراق در منطقه خلیج فارس بر محورهای ذیل متمرکز شد:

- ۱) ممانعت از شکل‌گیری نظم امنیتی جدید در منطقه خلیج فارس با حضور ایران
- ۲) عادی سازی روابط با کشورهای منطقه خلیج فارس، و
- ۳) جلب اعتماد قدرت‌های غربی در مورد حضور عراق در منطقه.

۱. ممانعت از شکل‌گیری نظم امنیتی جدید در منطقه خلیج فارس با حضور ایران

صدور اعلامیه الجزایر و شروع مذاکرات دوستانه میان ایران و عراق، با استقبال دولت‌های محافظه کار منطقه خلیج فارس روبه رو شد (پارسا دوست، ۱۳۶۹: ۱۷۵ - ۱۷۸). این وضعیت که می‌توانست مبنای مناسبی برای شروع یک همکاری جمعی در منطقه باشد، مورد استقبال دولت عراق قرار نگرفت. اولین اجلاس وزرای خارجه کشورهای خلیج فارس در سال ۱۹۷۴ در شهر الدمام عربستان برگزار شد. در این اجلاس، عراق و یمن جنوبی شرکت نکردند (امامی، ۱۳۸۹: ۳۱۰). این رفتار دولت عراق در چارچوب رفتارهای سنتی آن کشور پس از کودتای عبدالکریم قاسم بود اما پس از اعلامیه الجزایر نیز این رفتار دولت عراق ادامه یافت به نحوی که در دومین اجلاس مزبور نیز که در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) در جده برگزار شد باز هم به دلیل عدم شرکت عراق و چند کشور دیگر، نتیجه خاصی به دست نیامد. به همین ترتیب، اجلاس دیگری که قرار بود در سطح سران کشورهای ایران، عراق و عربستان و در همان سال تشکیل شود نیز به دلیل مشابه برگزار نشد (همان، ۳۱۲). یک سال بعد و در سال ۱۹۷۶ دولت عمان با ارائه پیشنهاداتی خواهان برگزاری اجلاس وزاری خارجه دولت‌های منطقه شد که علیرغم استقبال همه دولت‌ها، دولت عراق با اعلام مغایرت آن پیشنهادات با سیاست عراق در خلیج فارس، از شرکت در اجلاس مزبور خوداری کرد و باعث شکست آن شد. بار دیگر هنگامی که در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶)، اجلاس وزاری خارجه دولت‌های منطقه در



مسقط برگزار شد، باز هم دولت عراق از حضور در آن طرفه رفت (همان، ۳۱۳). بدین ترتیب دولت عراق با اتخاذ چنین سیاستی در خلیج فارس، از شکل گیری یک همگرایی منطقه‌ای با حضور ایران مانع شد.

۲. عادی سازی روابط با کشورهای منطقه

تا سال‌های نخستین دهه ۱۹۷۰، دولت عراق به دلایل مختلف سیاسی و ایدئولوژیکی با بسیاری از دولت‌های عربی و به ویژه دولت‌های محافظه‌کار حاشیه خلیج فارس اختلاف شدیدی داشت که عمان و کویت نمونه‌هایی از آنها بودند. در مورد عمان، اختلاف دو کشور به جایی رسید که دولت عراق رسماً از چریک‌های چپ‌گرای ظفار حمایت کرد؛ همان منطقه‌ای که دولت ایران تلاش کرد با اعزام نیرو، به سرکوب آن جنبش توسط دولت عمان کمک کند. از اواسط دهه ۱۹۷۰، ایران تصمیم گرفت نیروهای خود را از ظفار خارج کند و متقابلاً دولت عراق نیز از حمایت چریک‌های جدایی طلب ظفار دست کشید و تلاش کرد روابطش را با دولت عمان بهبود بخشد (مجتهدزاده، ۱۳۷۲: ۲۴۷).

در مورد کویت، به دلیل هم‌مرزی آن کشور با عراق، ماجرا شکل جدی‌تری به خود گرفت. در یک حالت کلی، روابط عراق و کویت در سال‌های مورد بحث، تحت تأثیر دو عامل اساسی و استراتژیک قرار داشت که عبارت بودند از:

- محدودیت جغرافیایی عراق در دسترسی به آب‌های آزاد در خلیج فارس، و
- روابط عراق با ایران و به ویژه درگیری‌های آن دو کشور در اروندرود.
در مورد محدودیت جغرافیایی عراق در دسترسی به آب‌های آزاد، دولت عراق یکی از راه‌های حل این مشکل را استفاده از بخشی از قلمرو کویت (جزایر بویان و وره) می‌دانست. در چنین حالتی، دسترسی عراق به خلیج فارس افزایش می‌یافت، همچنین به دلیل موقعیت خاص جزایر کویتی مورد بحث، استفاده از آن جزایر، عراق را در اروندرود در شرایط دفاعی مناسب‌تری نسبت به ایران قرار می‌داد. بر این اساس، نگاه دولت‌مردان عراقی به جزایر بویان و وره نگاه راهبردی بود و اعلام می‌کردند در صورت عدم دسترسی و استفاده از آنها، عراق نمی‌تواند در خلیج فارس حضور فعالی داشته باشد (اسکوفیلد، ۱۳۸۵: ۳۳۸). از این‌رو، طی دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ مشاجرات دائمی بین عراق و کویت وجود داشت (همان، ۳۴۴ - ۳۴۸).



از سوی دیگر، مشاجرات و منازعات دائمی ایران و عراق در اروندرود، استفاده از این آب راه را برای عراق مشکل کرده بود و این موضوع باعث تشدید خواسته‌های عراق از کویت در باب استفاده آن کشور از جزایر مورد بحث می‌شد (همان، ۳۵۲). از این‌رو، در اوج درگیری ایران و عراق در اروندرود، واحدهایی از ارتش عراق در مرز و برخی از مناطق کویت که در مجاورت مرز بود، مستقر شدند. این وضعیت تا سال ۱۹۷۵ تداوم داشت و تنها پس از عادی شدن روابط ایران و عراق، دولت بغداد آن واحدها را به کشور بازگرداند (همان، ۳۵۶). این اقدام در راستای رویکرد جدید دولت عراق برای عادی سازی روابط با کشورهای منطقه بود و در تداوم آن، اسناد همکاری بین دو کشور به امضا رسید که اوج آن در انعقاد موافقتنامه همکاری در سال ۱۹۷۸ بود (امامی، ۱۳۸۹: ۲۹۱).

۳. ایجاد فاصله بین کشورهای منطقه با ایران

اقدامات عراق برای گسترش همکاری و اعتمادسازی در بین کشورهای حاشیه خلیج فارس در خلال سال‌های ۱۹۷۵ - ۱۹۷۹، با هدف ایجاد فاصله بین ایران با کشورهای مزبور انجام می‌شد.

ایفای نقش ژاندارمی توسط ایران در خلیج فارس از اوایل دهه ۱۹۷۰، خریدهای تسلیحاتی گسترده ایران، ناخرسندی دولت‌های عربی از تسلط ایران بر جزایر سه گانه و اظهارات مقامات ایرانی در مورد کنترل خلیج فارس و عزم آنان برای تبدیل ایران به قوی‌ترین قدرت نظامی منطقه، حساسیت‌های زیادی را در بین دولت‌های محافظه‌کار خلیج فارس ایجاد کرده بود. حال اگر به عوامل فوق، انقلاب اسلامی نیز اضافه شود، مشخص می‌گردد این کشورها تا چه از قدرت ایران در هراس بودند. وقوع انقلاب اسلامی در ایران، زمینه لازم برای تشدید تبلیغات «ایران هراسی» در خلیج فارس توسط دولت بعث عراق را فراهم کرد. در واقع ترس از پیامدهای این انقلاب، یکی از مهم‌ترین عوامل تشدید همگرایی میان دولت‌های محافظه کار منطقه و نزدیکی آنها به رژیم بعثی در عراق بود. این تلاش‌ها، بستر لازم را برای تشکیل شورای همکاری خلیج فارس با حضور بحرین، عربستان سعودی، قطر، امارات متحده، کویت و عمان را در ژانویه ۱۹۸۰ فراهم کرد (هیوم، ۱۳۷۶: ۱۰۷).



سیاست خارجی بین‌المللی عراق

در اواخر دهه ۱۹۶۰ با توجه به شرایط و اوضاع سیاسی جهان و منطقه خاورمیانه، آمریکا دکتترین دو ستونی نیکسون را در خلیج فارس با هماهنگی متحدان غربی‌اش، به مورد اجرا گذاشت. بر اساس این دکتترین، دو کشور ایران و عربستان تکیه‌گاه سیاست‌های غرب در منطقه خلیج فارس محسوب می‌شد. در این راستا، سیل سلاح‌های پیشرفته به سوی ایران سرازیر شد و با چراغ سبز غرب، ایران به عنوان قدرتمندترین کشور منطقه، حفظ ثبات و امنیت را برعهده گرفت. اما این دکتترین، در بحران عظیم نفتی سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ و مشارکت عربستان در تحریم نفتی غرب، عملاً متزلزل شد. این بحران، فرصت مناسبی برای دولتمردان بعثی بود تا با جلب اعتماد قدرت‌های غربی، حضور پررنگ‌تری در خلیج فارس داشته باشد. بدین ترتیب، درآمد نفتی بالای عراق از ۱۹۷۳ به بعد و تردید غربی‌ها در توانایی ایران و عربستان برای حفاظت از تداوم جریان نفت منطقه به غرب، عراق را در رویای یک قدرت منطقه‌ای فرو برد. در نهایت با پیروزی انقلاب اسلامی، دکتترین دوست‌نونه نیکسون کاملاً شکست خورد (صادقی یکتا، ۱۳۸۲: ۹۵). در ژانویه ۱۹۸۰ (دی ۱۳۵۸) تحت تأثیر اوضاع جدید منطقه، دکتترین امنیتی - نظامی جدیدی از سوی رئیس‌جمهور آمریکا مطرح شد. بر مبنای این دکتترین جدید، هر اقدامی از سوی یک نیروی خارجی برای کنترل منطقه خلیج فارس، به مثابه حمله به منافع حیاتی آمریکا بوده و چنین حمله‌ای با استفاده از کلیه وسایل ضروری از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد (هیوم، ۱۳۷۶: ۸۳). در اجرای این دکتترین، ایالات متحده به سرعت به تقویت نیروی واکنش سریع و نیروی دریایی خود در اقیانوس هند و در خلیج فارس اقدام کرد (عزتی، ۲۸۴: ۱۳۸۴). هدف اصلی از انجام این اقدامات، حفاظت از دولت‌های محافظه‌کار منطقه در مقابل خطرات در پیش رو بود که مهم‌ترین این خطرات، تکرار تجربه انقلاب اسلامی ایران در آن کشورها بود. همچنین پر کردن خلاء قدرت در خلیج فارس پس از سقوط رژیم شاه در ایران نیز از اهداف دکتترین جدید آمریکا و متحدان غربی‌اش بود. در چنین وضعیتی، عراق به عنوان رقیب ایران در خلیج فارس می‌توانست گزینه مناسبی برای غرب باشد. در این راستا، دولتمردان عراقی با آگاهی از این وضعیت، اقدامات جدی و فعالی را برای مقابله با ایران در پیش گرفتند.

در مجموع، تغییر رویکرد غرب در خلیج فارس موقعیت مناسبی را برای دولت عراق به وجود آورد تا بتواند ضمن تحت فشار گذاشتن ایران، امتیازهایی را از آن کشور بگیرد و برای رسیدن به این هدف، حتی آمادگی ورود به یک جنگ تمام‌عیار را هم داشت.



۱۵۰

سال اول
شماره ۳
پائیز ۱۳۹۱

نتیجه‌گیری

جنگ عراق علیه ایران یکی از طولانی‌ترین جنگ‌ها در قرن بیستم بود که بررسی ریشه‌ها، علل، نتایج و دستاوردهای آن، نیازمند انجام پژوهش‌ها و تحقیقات گسترده‌ای است تا زوایای مختلف آن مورد بررسی قرار بگیرد. یکی از این زوایا، تأثیر تحولات داخلی عراق در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ بر شروع جنگ است؛ از این منظر می‌توان عوامل مختلفی را در عراق جستجو کرد. مسائل جمعیتی، هویت ملی، هویت تاریخی، کشاکش‌های لایه‌های اجتماعی و سیاسی عراق، حزب بعث و عملکرد آن، سیاست خارجی و ... که کم و بیش در وقوع جنگ بین دو کشور موثر بودند.

همانگونه که گفته شد عراق پس از فوریه ۱۹۷۵ به گونه‌ای آگاهانه به سمت ایجاد یک درگیری و جنگ با ایران پیش رفت. در واقع، بیانیه الجزایر و عهدنامه بغداد فرصتی را برای سیاستمداران عراقی فراهم کرد تا با اتکاء به درآمدهای عظیم نفتی، قدرت حزب بعث و تسویه‌های داخلی و اتخاذ یک سیاست خارجی فعال و مسالمت‌جویانه با دیگر کشورهای منطقه و همراهی با قدرت‌های جهانی ذی‌نفع در خاورمیانه و خلیج فارس، از انزواء خارج شده و به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شوند. اتخاذ این رویکرد، با محوریت مقابله با قدرت و توانایی ایران در منطقه بود.

در نهایت، تحولات داخلی عراق، بافت اجتماعی این کشور، وجود شکاف‌های قومی مذهبی جدی در عراق، قدرت گرفتن یک حزب ایدئولوژیک تمامیت‌خواه، محدودیت‌های ژئوپلیتیک، جاه‌طلبی رهبران و در کنار تأثیرگذاری عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی، بستر لازم را برای جنگی تمام عیار بین عراق با ایران فراهم کرد. تصمیم رژیم بعث عراق برای ورود به جنگی تمام عیار با ایران، تا حد زیادی تحت تأثیر تحولات داخلی این کشور قرار داشت. دولتمردان عراقی قصد داشتند با ورود به جنگ، اولاً بخشی از مشکلات داخلی را فرافکنی کنند و تمرکز جامعه عراق را از این مسایل و مشکلات به تهدیدی فرا ملی منتقل کنند، ثانیاً احساس می‌کردند در صورت کسب پیروزی در جنگ با ایران، بسیاری از این مشکلات حل خواهند شد یا حداقل کم‌رنگ خواهند شد، اما این اشتباه راهبردی، نه تنها به حل مشکلات داخلی عراق کمکی نکرد بلکه تعارضات ملی و فرا ملی عراق را به شدت تقویت کرد.



منابع

- احمدی، کورش (۱۳۸۴) شورای امنیت سازمان ملل و مسئله خلع سلاح عراق، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- اخوان کاخی، مرتضی (۱۳۶۷) «گزارش ماموریت خوزستان در ۱۹۷۵ برای ترسیم خط تالوگ»، مجله آدینه، ش ۲۸، مهر ۱۳۶۷، صص ۶-۲۴.
- اسکوفیلد، ریچارد. ان (۱۳۸۵) «بررسی تاریخی مساله دسترسی عراق به خلیج فارس»، ترجمه: سید محسن علوی‌پور و یحیی میر شکاران، فصلنامه یاد، ش ۸۰، ص ۲۱، تابستان ۱۳۸۵، صص ۳۳۰-۳۲۴.
- امامی، حسام‌الدین (۱۳۷۰) صدام، بازی نفت و بحران خلیج فارس، تهران: انتشارات جاویدان.
- امامی، محمدعلی (۱۳۸۹) عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه،
- بیگدلی، علی (۱۳۸۳) «قرارداد ۱۹۷۵ ایران و عراق»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۱۹، ص ۵، تابستان ۱۳۸۳.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۷) ریشه‌های تاریخی اختلافات جنگ عراق و ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۹) نقش عراق در شروع جنگ، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۸۴) «صدام، ایدئولوژی بعثی و ایران»، روزنامه شرق، شماره ۷۰۸، ۱۳۸۴/۱۲/۸، صفحه ۵ (دیپلماسی).
- دفتر مطالعات وزارت امور خارجه (۱۳۶۱) تحلیلی بر جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، ج اول، تهران: دفتر حقوقی وزارت امور خارجه.
- دفتر مطالعات وزارت امور خارجه (۱۳۶۷) تحلیلی بر جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، ج دوم، تهران: اداره کل حقوقی وزارت امور خارجه.
- صادقی یکتا، اصغر (۱۳۸۲) «گذری بر جنگ عراق با ایران»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۱۴، بهار ۱۳۸۲، صص ۸۲-۱۰۰.
- صالحی، جواد (۱۳۷۸) «ساز و کارهای کنترل ارتش عراق در دوره حزب بعث»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۲۷، تابستان ۱۳۷۸، صص ۴۰-۵۸.
- طارمی، کامران (۱۳۸۲) «تحلیلی بر نقش گروه‌های معارض کرد در روابط ایران و عراق در عصر پهلوی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۱، پاییز ۱۳۸۲، صص ۱۴۰-۱۶۸.

عبدالحافظ، م (۱۳۷۲) «پدیداری نظم نوین در خلیج فارس»، مترجم: جمشید زنگنه، **مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسائل خلیج فارس**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۴) **تحلیلی بر ژئوپلتیک ایران و عراق**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

العلوی، حسن (۱۳۷۶) **شیعه و حکومت در عراق**، ترجمه: محمد نبی ابراهیمی، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.

کریمیان، کامیل (۱۳۸۲) «بحران ملت‌سازی در عراق و آغاز جنگ هشت ساله»، **فصلنامه نگین ایران**، شماره ۴، سال اول، بهار ۱۳۸۲.

مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۲) **کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلتیک خلیج فارس**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

الهی، همایون (۱۳۶۸) **خلیج فارس و مسائل آن**، تهران: شرکت انتشاراتی اندیشه و نشر قومس.

هیوم، کامرون. ر (۱۳۷۶) **سازمان ملل متحد، ایران و عراق**، ترجمه: هوشنگ راسخی عزمی ثابت، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

یکتا، حسین (۱۳۹۱) «ایران و عراق از عهد نامه الجزایر تا رویارویی»، رجوع کنید به: **سایت تبیان**، شهریور ۱۳۹۱.

